



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۲۰/۱۱/۰۸

عبدالقیوم میرزاده

کتاب  
زنان

## و مشکلات فرا روی شان در جامعه افغانی

(قسمت دهم)

پیوسته به گذشته

### موجودیت خشونت علیه زن در کلیه سطوح، خانواده و اجتماع

همان طوریکه در مبحث قبلی یعنی فرهنگ مرد سالاری یاد آور گشتم بعد از فرو پاشی جوامع سنتی زن سالار و تحکیم حاکمیت مرد سالاری در جهان اولین قربانی این حاکمیت زنان بودند که مرد برای تحکیم سلطه خویش با همه اشکال، ذرایع و امکانات دست داشته، زن را زیر سلطه خویش در آورده و خشونت بر آن موجود را روا داشت. بناءً خشونت علیه زنان پدیده ایست جهانشمول که آغاز آن بر میگردهد بر تحکیم سلطه مرد و امحای نقش سازنده زن از اداره زندگی و اجتماع که تقریباً در تمام اعصار تاریخ وجود داشته و تمام مناطق دنیا آنرا تجربه کرده و تجربه میکنند، این پدیده همه فرهنگ ها را درنوردیده و در فورماسیون های مختلف اجتماعی - اقتصادی وجود داشته است. جامعه شناسان به این نظر اند که خشونت علیه زن و یا زن ستیزی یکی از قدیمی ترین نوع تبعیض در جامعه بشری محسوب میگردد که در تمام جهان بشریت وجود داشته است. در کل، موجودیت جامعه بشری منهای جوامع طبیعی زنان حقوق برابر با مردان نداشته اند.

در یونان باستان فرزند دختر را انحراف از فرزند صحیح تلقی میکردند، ارسطو زنان را ایراد کامل طبیعت می نامید، اعراب دختران را زنده بگور میکردند، هندو ها زنان را با شوهران شان یکجا زنده میسوزاندند، در بسیاری از فرهنگ ها و ادیان حتی تا کنون شوهر را خدای دوم تلقی میکنند، و قس علیهذا. خشونت علیه زنان یکی از درد آورترین و مخوف ترین آلام اجتماعی است که زنان کشور ما افغانستان به شدید ترین نحو آن، آنرا تجربه میکنند. این خشونت از همان آوان کودکی از طریق محرومیت از محبت و عطوفت دختران نوزاد و محروم ساختن از تعلیم و تحصیل آغاز میگردد و بصورت وادار کردن ظالمانه و جبری دختران معصوم نا بالغ خانواده ها به کار های سنگین و شاقه امور منزل ادامه پیدا میکند، تا اینکه بدون میل خودش و بصورت اجبار در سنین بسیار کم و در بسا حالات دختر به فکر

رهایی از ظلم و عذاب پدر و برادر سالاری به ازدواج تن در داده و یا وادار می‌گردد و در خانه شوهر نیز از کمترین حقوق انسانی برخوردار نمی‌باشد. علاوه بر سایر خشونت‌ها خشونت از بابت نازایی و یا دختر زایی را نیز متحمل می‌گردد که در نتیجه ورود زنان دوم و سوم را در خانواده سبب گشته و این موجود تحت ستم القاب نفرت بار جدید را بنام زن سیاه بخت و بد بخت نیز کمایی میکند.

خشونت علیه زنان که در ذات خود تهدید جدی برای صحت و سلامتی جسمی و روانی زنان می‌باشد، این تهدید نه تنها متوجه زنان که نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند، می‌باشد، بلکه این تهدید به شکل واقعی همه جامعه را احتوا میکند زیرا زن به حیث مادر زاینده و پرورش دهنده این نیم دیگر جامعه نیز است. دانشمندان علوم بیولوژی و روان‌شناسی به این نظر اند که اطفال از همان بطن مادر هم از لحاظ ژنتیک یا وراثت و هم از لحاظ تأثیرات روانی ماحول مراحل شخصیت سازی خود را آغاز میکند و در جریان زمان شیردهی و پرورش تا بلوغ و فرآیند در جامعه شخصیت اش از همان مادر متأثر می‌باشد. از نظر علوم انسان‌شناسی و روانشناسی خشونت علیه زن حامله که انسان فردای جامعه را حمل میکند نه تنها علیه زن می‌باشد بلکه این خشونت مستقیماً علیه طفل که مادر در بطن دارد نیز می‌باشد. همچنان در جریان شیردهی، دوران طفولیت، دوران نوجوانی و جوانی همه انواع خشونت علیه زن مستقیماً فرزند و یا فرزندان را نیز نشانه می‌گیرد که همه فرزندان خانواده‌هایی که در آن خشونت وجود دارد از قربانیان خشونت می‌باشند.

از اینجاست که خشونت علیه زنان نه تنها تهدید علیه زنان بوده بلکه تهدید علیه سلامت تمام جامعه محسوب می‌گردد و از مهیب‌ترین و مرگبارترین عارضه اجتماعی می‌باشد که جامعه بشری و خاصاً افغانستان به آن روبرو است. خشونت علیه زنان و دختران در سنین مختلف یکی از مخوف‌ترین موارد نقض حقوق بشر بوده که انواع خشونت‌های فیزیکی، جنسی، اقتصادی و روانی را در بر می‌گیرد. بنابر موجودیت فرهنگ خشن مرد سالار در جوامع بشری خشونت علیه زنان در تمام ساحات زنده‌گی که زن در آن باشد وجود دارد. این خشونت به طریقه‌های مختلف در منزل، محل کار، مکتب، ترانسپورت، جاده و یا هر جایی دیگر به اشکال بسیار غیر انسانی آن وجود دارد.

خشونت در لغت به معنی تعدی، غضب، زبری، درشتی، تندی، تیزی، سخت رویی و خشم آمده است از تعریف لغوی خشونت آشکار می‌گردد که خشونت عملی است تجاوز گرانه، پایمال کننده حقوق و تعرض به حریم دیگری و اعمال بی‌عدالتی در برابر موجود دیگر چه این تجاوز و بی‌عدالتی جسمی باشد و یا فکری چیزی را تغییر نمیدهد.

در جوامع مرد سالار مردان تجاوز و تحقیر زنان را نماد و سمبول قدرت و توانمندی خویش می‌پندارند و با آزار جنسی و تجاوز بر زنان احساس برتری کرده و با انگیزه تحقیر طرف مقابل آنرا اجرا میکنند. حتی در جوامع پیشرفته غربی و در هر کجایی از دنیا ترویج روسپی‌گری و فحشا و ارضاء تمایلات جنسی در بدل پول یعنی فروش جسم زن بالای مرد و استفاده نا جایز از زن من حیث متاع تجارتي برای منفعت مادی که در آغاز و انجام آن زن حیثیت بازنده را دارد نوعی دیگری از خشونت است که زنان در جوامع بشری منجمله در کشور ما به شدت از آن رنج برده و مورد بهره‌کشی خشونت بار قرار دارند. همچنان روسپی‌گری و سوء استفاده از زن را که دقیقاً مساوی است با جنایت علیه بشریت در بسا کشورها بنام کشور های (آزاد) قانونیت بخشیده اند و روسپی‌خانه‌ها زیر اداره حکومت فعالیت رسمی داشته و فحشا را که سرپای آن بهره‌کشی از زن من حیث مسیله تولید مورد بهره‌کشی قرار دارد به حرفه تبدیل کرده اند در حالیکه همه مردم این کشورها بخوبی میدانند که زنان شاغل این (حرفه) از کوچکترین حقوق انسانی برخوردار نبوده

و با از دست دادن جذابیت های (حرفویی) و بنابر عوامل مختلف اعتیاد به محروم ترین و فقیر ترین قشر جامعه تبدیل میگردند.

اما مهم این است چه در تجاویزی که در آغاز این مبحث بیان کردم و چه در انواع فحشا در هر حالت جسم و فکر زنان مورد تجاوز قرار میگیرد و در بسا حالات از آن استفاده و بهره برداری سوء بعمل می آید. در کشور ما افغانستان فحشا و روسپیگری بیشتر در عامل فقر و محرومیت های جنسی و نا برابری های جنسیتی ریشه داشته اما بحث فحشا و اشاعه روسپیگری بحیث عامل خشونت جامعه مرد سالار در کلیت مستلزم یک تحقیق و بحث مفصل جدا گانه میباشد. در این مختصر تنها میتوان اشاره کرد که زنان و دختران فراری به دلیل ظلم بیش از حد و خشونت خانواده گی و مشکلات فراروی شان از منزل متواری شده و در شهرها بی خانمان سرگردان میمانند. این زنان و دختران قربانی خشونت خانواده گی چون سرپناهی ندارند در دام باندهای مافیایی که منتظر صیدی تازه هستند، میافتند. به آنها وعده و وعید، مکان ماندن و غذا داده و چون دایه مهربان وانمود می کنند که سعی دارند خلاء مهر و محبت خانواده را برای شان پُر کنند. زمانی که وابسته شدند و به آنها تجاوز می کنند. بعد از این مرحله دختران جوان از ترس خانواده و از دست رفتن ناموس و شرف و عرف حاکم در جامعه مرد سالار از امکان بدور است که این قربانیان خشونت دوباره به نزد خانواده های شان برگردند. پس ناچارند که به این زنده گی پُر از فلاکت و اعتیاد ادامه دهند و در نتیجه این قربانیان به فاحشه های حرفه ای مبدل شده و داوطلبانه تن به این تجاوز عریان میدهند. در مراحل بعدی این کتگوری زنان قربانی صیاد سایر هموعان خود گردیده و برای امرار حیات و گردش چرخه سوء استفاده جنسی و ادامه خشونت در این منجلاب مرد سالار به فریب دختران و زنان جوان پرداخته و این چرخه همچنان در چرخش میماند.

همانطوریکه در کتاب ملت، منافع ملی و دولت ملت در افغانستان در مبحث مسئله زنان و مشکلات فراروی شان، عدم مشارکت زن در اجتماع و اعتیاد را به حیث عوامل های اساسی حفظ پایه های قدرت. دولت های مستبد و دست نشانده توضیح کردم. این گرداننده گان و سیستم های جامعه مرد سالار همراه با شرکای بین المللی شان چنان مشکلات و بحران های حاد اجتماعی را برای کشور ما با ابعاد بسیار وسیع پهن کرده اند که در شرایط حاضر راه های برون رفت را از این معضل های اجتماعی خاصاً مسئله زنان و رهایی زن از زیر ساطور انواع خشونت بسیار پیچیده و مشکل و در بسا حالات تقریباً نا ممکن گردیده است.

در کشور ما عامل اعتیاد خود دام دیگر نیست که بعضی خانواده ها را مجبور به فحشا ساخته و زمینه خشونت بیشتر را بالای زنان تحمیل میکند، همچنان سوء استفاده جنسی مردان دارای قدرت دولتی از زنان شاغل در ادارات و مؤسسات نحوه دیگری از خشونت جامعه مرد سالار است که در آن زن گناهکار شناخته شده و مردان خشونت گرا به این عمل زشت غیر انسانی شان مباحثات میکنند. قربانیان این نوع خشونت ها دچار افسرده گی ها و امراض روانی گشته در بسا موارد به خود سوزی و خودکشی دست می یازند.

خشونت این پدیده مرگبار اجتماعی که از سلطه مرد سالار و نا برابری جنسیتی و توزیع نابرابر قدرت و منابع در جوامع الهام میگیرد پیامد های زیانبار و نا گوار آن بر علاوه اینکه زنان را هم از لحاظ سلامت جسمی و روانی معیوب ساخته و اعتماد به نفس آنان را جریحه دار میسازد برای اطفال خانواده هایی که در آن خشونت علیه زنان تحمیل میگردد نیز آسیب ها و اختلالات بزرگ روانی مانند درمانده گی، خشم، نفرت، شرم، گناه، اضطراب و وحشت را در قبال دارد. این اطفال در آینده یا خود قربانی سوء استفاده قرار میگیرد یا متجاوز و خشونت گر بار می آیند.

به باور دانشمندان علوم اجتماع و روانشناسی در جوامعی که خشونت علیه زن بیداد میکند و امیال طبیعی زنان بوسیله خشونت سرکوبگر سلطهٔ مرد سالار سرکوب میگردد به همان اندازه مردم این جوامع زورگویی پذیر و خود زورگویی بار می آیند زیرا این منش افراد جامعه است که در وجود حکومت مستبد منعکس میگردد و مردم دیموکراسی و آزادی را نپذیرفته در پی استبداد روان میشوند. پایان قسمت دهم  
( ادامه دارد )



[برای مطالب دیگر عبدالقیوم میرزاده، اینجا کلیک کنید](#)

